

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه فى هذه الساعة وفى كلّ ساعة وليّاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً حتى تسكنه أرضك طوعاً وتمتّعه فيها طويلاً.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصاة التى جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعاً.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الأرواح التى حلت بفنائك عليك منى سلام الله أبداً ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلاً ثمّ العن الثانى والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامساً والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبى سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

### دوشنبه ۹۶/۲/۱۸ (جلسه ۲۲۷)

كلام در این بود كه على القاعده اگر شخصی از زيد تقلید كرد و بعد رجوع به عمرو كرد و عمرو، فتوايش مخالف زيد بود و اعمال سابقه را باطل دانست، اجزاء هست يا نه؟

اگر كسى گفت على القاعده اجزاء نيست ببينيم به قاعده ثانويه مى شود اجزاء را درست كرد يا نه؟

بعضى تمسك کرده اند مثل مرحوم آقاى نائينى و ديگران به اين كه اجماع داريم بر اجزاء و اين اجماع حجت است. مرحوم آقاى نائينى اين اعمال گذشته را سه قسمت مى كند. يك قسمت عباداتى كه انجام

داده و کلا منقضی شده و رفته. در این قسمت می فرماید شمول اجماع، قطعی است. یک قسمت، آن اعمالی که الآن موضوعش باقی است. مثل این که طرف رفته گوسفندی را ذبح کرده و الآن این مرجع فعلی می فرماید این میتة است و مذکی نیست چون تنخیع کردی. این را هم می فرماید قطعا مشمول اجماع نیست. این را قسم ثالث قرار می دهد. قسم ثانی معاملات است که معامله کرده و پولش هم یا تلف شده یا اتلاف کرده، خانه را فروخته یا نکاح کرده و تمام شده رفته. این قسم را می فرماید شمول اجماع، مشکل است. ما بایستی اولاً ببینیم چنین اجماعی هست یا نه؟ و اگر هست، محدوده ی این اجماع کجاست و این اجماع حجت هست یا نه؟

مرحوم شیخ انصاری در اصل این اجماع مناقشه کرده و فرموده خیلی ها این بحث را طرح نکردند. اما محدوده ی اجماع، مرحوم سید در مسئله ۵۳ عروه در باب اجتهاد و تقلید می فرماید إذا قلد من یکتفی بالمرّة مثلاً فی التسیبحات الأربع و اکتفی بها أو قلد من یکتفی فی التیمم بضربة واحدة ثمّ مات ذلک المجتهد فقلد من یقول بوجوب التعدد لا یجب علیه إعادة الأعمال السابقة و کذا لو أوقع عقداً أو إیقاعاً بتقلید مجتهد یحکم بالصحة ثمّ مات و قلد من یقول بالبطلان یجوز له البناء علی الصحة نعم فیما سیأتی یجب علیه العمل بمقتضی فتوی المجتهد الثانی و أما إذا قلد من یقول بطهارة شیء کالغسالة ثمّ مات و قلد من یقول بنجاسته (مثل مرحوم آقای خوئی که می فرماید غساله ای که غیر متعقب به طهارت محل است، نجس است) فالصلوات و الأعمال السابقة محکومة بالصحة و إن كانت مع استعمال ذلک الشیء و أما نفس ذلک الشیء (مثل عبائی که غساله به آن ترشح کرده)، إذا کان باقیاً فلا یحکم بعد ذلک بطهارته و کذا فی الحلیة و الحرمة فإذا أفتی المجتهد الأول بجواز الذبح بغير الحديد (مثل شیشه یا استیل) مثلاً فذبح حیواناً کذلک فمات المجتهد و قلد من یقول بحرمة فإن باعه أو أکله حکم بصحة البیع و إباحة الأکل و أما إذا کان حیواناً المذبوح موجوداً فلا یجوز بیعه و لا أکله و هكذا.

خوب این فتوای مرحوم صاحب عروه، همان تفصیلی که مرحوم آقای نائینی داده، منتها اوسع است. در آنجایی که حیوان را فروخته، دیگر نمی فرماید پولش باقی است یا نه؟ یا آنجایی که زنی را عقد کرده، نمی فرماید زن، زنده هست یا نه؟ فقط در آنجایی که مثلا لباس موجود است یا حیوان مذبح هست، می فرماید به فتوای مجتهد لاحق و فعلی رجوع کند.

من فکر می کردم که قائل به عدم اجزاء کم است و اگر کسی از من می پرسید آقای گلپایگانی، می گفتم آقای گلپایگانی قائل به اجزاست. اما ایشان حکم به عدم اجزاء فرموده. مرحوم آقای سید احمد خوانساری خوب طبیعی است چون ایشان اهل احتیاط است. مرحوم آقای حکیم و خیلی های دیگر، فتوای به عدم اجزاء داده اند. این که کسی ادعای اجماع کند، همانطور که شیخ انصاری فرموده مخصوصا در خصوصیات مثل این که حالا این خانه را فروخته، چون این مسائل اجتهاد و تقلید، خیلی در قدما طول و تفصیل و شقوق نبوده. علی ای حال، تحصیل اجماع، بی وجه است مخصوصا که شیخ هم فرموده و ایشان تتبعش خوب بوده.

حالا بر فرض چنین اجماعی هم باشد به درد نمی خورد چون این اجماع، ممکن است بعضی که قائل به اجزاء شده اند، علی القاعده، اجزاء را قبول داشته اند. ولی این که همه قائل به اجزاء شده باشند و همه هم قانده اولیه را عدم اجزاء می دانستند، تحصیل چنین اجماعی که کاشف از رأی امام علیه السلام باشد، صد در صد نادرست است و این ادعای اجماع، بلاوجه است.

خوب چه باید کرد؟ در مطلبی که عرض کردیم که اقتضای قاعده اولی اجزاء است، در عبادات درست است. رفع مالا یعلمون. ولی در معاملات، آنجا که اصل اولی فساد است. یا آنجایی که ازدواج کرده، اصل اولی فساد است. طلاق داده، اصل اولی فساد است. حالا ما هم که استصحاب را قبول نداریم، بعد بیاییم باز رجوع کنیم این زن وطیش جائز است یا جائز نیست؟ خوب شبهه مصداقیه است. بعد او باید

تمیکن کند یا نه؟ بر او واجب نیست. حالا گیریم که کسی بگوید رفع مالایعلمون می گوید و طیش جائز است. ولی اون هم می گوید بر من تمکین واجب است یا نه؟ رفع مالایعلمون، تمکین نمی کند. نفقه بر شوهر واجب است یا نه؟ رفع مالایعلمون، می گوید نفقه نمی دهم. این تکلیف چه می شود؟ مخصوصا در زماننا هذا که بسیاری از طلاقهایی که داده می شود خلاف شرع است، بعد اینها می روند ازدواج می کنند.

این یک مشکلی است که بعضی از قسمتهایش را حتی کسانی که قائل به اجزاء شده اند نمی گویند. مثلا این شخص تقلید می کرده از یک مجتهدی، سوال کرده این زنی که خواهم بگیرم ده رضعه از مادر من شیر خورده، نمی دانم خواهر رضاعی می شود یا نه؟ مجتهد فتوا داده که نمی شود. بعد رجوع می کند به بعدی، می گوید ده رضعه هم می شود خواهر رضاعی. اینجا که بعضی ها فرمودند چون می گوید از این محارم بوده، اصلا آن اجماع اجزاء اینجا را نمی گیرد. در مثل عبادات، در صلاة مثلا مرحوم آقای خوئی اگر چه قاعده اولیه را عدم اجزاء دانسته و قاعده ثانویه را هم عدم اجزاء دانسته اما اگر خلل به غیر ارکان بخورد، فرموده حدیث لا تعداد این را شامل می شود چون جاهل قاصر را هم می گیرد.

ما در ماه رمضان گذشته در لا تعداد مفصل بحث کردیم و گفتیم که حدیث لا تعداد اصلا جاهل مقصر را نمی گیرد. اگر فتوایی کشف خلاف شد، مقتضای قاعده، عدم اجزاست و حدیث لا تعداد مختص ساهی و ناسی و اینهاست. لذا در حدیث لا تعداد هم آقای خوئی مشکل پیدا می کند.

اما در مثل نکاح چطور؟ مثلا نکاح با یهودیه یا نصارایی که حالا اهل ذمه باشند یا نباشند، نکاح دائمشان را مرجع قبلی جائز می دانسته، این رجوع کرده به مرجع بعدی که می فرماید این نکاح باطل است. یا مثلا بعضی مثل آقای خوئی می فرمایند در عده متعه به مجرد این که حیض سوم شروع شد، از عده خارج شده. بعضی قائلند که باید این حیض دوم تمام شود. یا در همین طلاق رجعی یا طلاق

بائن، آیا شروع آن حیض سوم ملاک است یا اتمامش ملاک است؟ اینها محل اختلاف است. طرف ازدواج کرده یا وطی در عده شده، بعضیش حرمت ابدی می آورد. اینها تکلیفش چه می شود؟ یک وقتی من به مرحوم شیخنا الاستاذ عرض می کردم این مسلک انشائی که آقای خوئی فرموده، تمام نکاح های مردم باطل است چون هیچ کس مسلک آقای خوئی را اعمال نمی کند. اصلا بلد نیستند. اگر بلد هم باشد باید حواسش جمع باشد. ایشان می فرمود اینها که کمتر از طلاق یهود و نصاری که نیست. لکل قوم نکاح. خوب این حرف درست نیست چون اگر اینطور باشد یک کسی نکاحی کرده اشتباه، حتی بر طبق فتوای مرجع خودش مثلا قبول را اول گفته، بعد بگوییم این از نکاح نصاری و عامه که کمتر نیست. آن لکل قوم مال کسانی است که بر طبق قوم خودشان نکاح انجام داده باشند. اما اگر یک شیعه ای بر طبق مذهب خودش نکاح انجام نداده، لکل قوم نکاح، اینجاها را شامل می شود یا نه؟ یا مثلا در باب حج، این طرف مخصوصا الآن که افراد زیادی رساله نوشته اند و مردم هم بدون موازین شرعی تقلید می کنند و یا حتی با موازین شرعی، طرف می رود حج، می گوید من مقلد آیه الله العظمی شیخ انصاری هستم، می گویند حجت درست است، یا می گوید این احتیاط دارد رجوع کن به دیگری، خوب این بعد می آید همیشه محرم است یا حجتش باطل است، این دورکعت نماز که نیست که دوباره بخواند. اینجاها تکلیف چه می شود؟ آن اصل عملی را هم که ما عرض کردیم همه جا درست نیست؟ این در عبادات درست است. در عبادات، رفع مالا یعلمون از وجوب قضاء، اما در حج که اینطور نیست. تازه در عبادات در آنجاهايي که قضاء دارد ولی در حج که اینطور نیست. این مستطیع شده، باید حجتش را برود.

این در مانحن فیه کار مشکل می شود مخصوصا مثل بنده که لا تعادر را اشکال کردیم که مختص به ساهی و ناسی است.

حالا این به فرض مجتهد بتواند تمام آن تفصیل را ذکر کند، کی هست که این را برای مردم بگوید و مردم از کجا بفهمند؟ این هم که فتوی به اجزاء بدهد، خوب این هم مشکل است چون در زمان ائمه علیهم السلام که این مشکلات نبوده. اینها همه به خاطر این که فقه ما اکل میتة است و عدم حضور حضرت حجت عج است. آن زمان اینطور نبوده و خیلی نادر بوده و این الآن زیاد شده که بیع مکیل و موزون را بدون کیل و وزن انجام دهند یا این آپارتمانهایی که الآن فروخته می شود، همه ی اینها خلاف شرع است چون آپارتمانی که پیش فروش می شود قبل از آن که اسکلت، تقسیم بندی شود. آهنها را گذاشته اند، می نویسند پیش فروش می شود، خوب این معامله سلم است، باید قبض ثمن در مجلس بشود. آن وقت این باید بگوید من این را به شما می فروشم، آپارتمان در طبقه پنجم، سمت شرق، آشپزخانه اش اینطور، کاشیش اینطور، مثلا به سیصد میلیون و آن هم پول کنار دستش باشد نه در گاوصندوق که مجبور باشد از جایش بلند شود و آن را باز کند. خوب یک دانه معامله سلم اینطور هم پیدا نمی شود. بله راه دیگر دارد که بگوید من این آپارتمان را می فروشم به بیست میلیون تومان بعد بیست میلیون در کیسه، نقد باشد بعد بگوید به شرط این که چهل درصد که پیش رفت، اینقدر به من بفروشی، پنجاه درصد که پیش رفت، اینقدر به من ببخشی. این را خیلی از کسانی که رساله می نویسند بلد نیستند چه برسد به کسانی که بنگاه دارند و قولنامه می نویسند. یا باید اول برود این پول را به او به قرض بدهد تا به ذمه طلبکار شود بعد بگوید به آن دین من به تو می فروشم. اینها الآن پیش آمده. علی ای حال راحت تر از همه این است که بنویسد فالقول بالاجزاء مشکل و الاحوط عدم الاجزاء، همانی که مرحوم آقای گلپایگانی ره فتوا داده چون گاهی ذکر تفصیل موجب ابهام و گیج شدن مردم می شود.

این نسبت به اجزائی که کسی از مجتهدی تقلید می کند، بعد به مجتهد حی رجوع کرده، اینجا عرض کردیم یا آن تفصیلی که عرض کردیم یا اگر هم انسان می خواهد بی درد سر باشد، همینطور بنویسد

فالقول بالاجزاء مشکل مخصوصا که ما در سند حدیث رفع شبهه کردیم. آن هم محمد بن یحیی العطار، در آن هست که شبهه دارد. در قاعده طهارت هم همینطور. حداقل همین اصول عملیه هم خیلی واضح نیست. یا اصلا قضیه اجزاء را ننویسد در رساله اش. گاهی مجتهد اعلم نمی نویسد تا مردم به حرج نیافتند، او برود یک کاری بکند. آدم عاقل نمی آید فتوا دهد که مردم کیف بکنند و او به جهنم برود.

اما مقام ثانی این است که اگر چنانچه خود مجتهد، تا دیروز اماره ای پیدا کرده بود که نماز جمعه واجب است و امروز اماره ای پیدا کرد که نماز ظهر واجب است. بعد تعارض کرد و بعد دید که این موافق کتاب است یا مشهور است یا مخالف عامه است و خلاصه مرجح دارد. اینجا آیا اجزاء هست یا نه؟ ممکن است کسی بگوید اینجا قطعاً اجزاء نیست چون دلیل حجیت خبر ثقه، مثل فتوای مجتهد نیست که بگوییم دلیل حجیتش اطلاق ندارد. دلیل حجیت خبر ثقه، این خبر ثقه را شامل می شود و این خبر ثقه مضمونش از بدو شریعت است لذا اعمالش مخالف حجت می شود، اقبض مافات می گیرد باید قضاء کند. یا تا دیروز استصحاب را حجت نمی دانست، امروز حجت می داند. اعمال گذشته اش که به برائت رجوع کرده اشکال پیدا کرده، اینجا آیا این حرف درست است که باید عدم اجزاء صحیح باشد یا نه، فرقی بین مجتهدی که به خبر ثقه ای اطلاع پیدا کرده با آن کسی که مجتهدش مرده، به مجتهد جدید رجوع کرده، نیست. ان شاء الله فردا.